



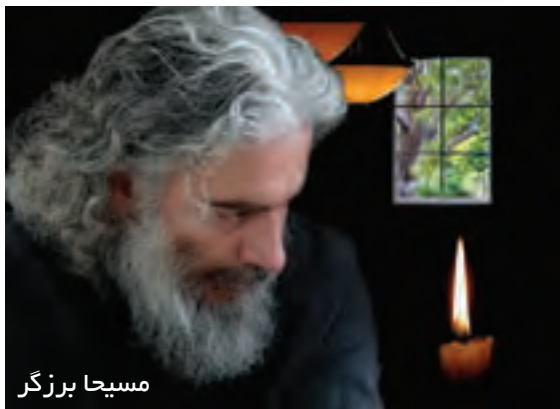
عشق اگر خلاق نباشد، عشق نیست، بد است

هرس کن.
فقط پیرایه‌هایی را که حیاتِ درختان را به خطر می‌اندازند، از جان‌شان بردار. بگذار راحت‌تر نفس بکشند. هیچ‌گاه درخت را مطابق سلیقه‌ی خودت هرس نکن. بگذار درخت، مطابق سلیقه‌ی خودش رشد کند و ببالد. به آن آزادی بده.
اگر باغبان، درختان خود را دوست نداشته باشد، پس کیست که آن‌ها را دوست بدارد؟
معیار تو برای هرس کردن، این باشد: شاخ و برگ‌های بلندتر و سبزتر،

تو شاخ و برگ‌های زشت بسیاری را بر اندام زندگی‌ات رویانده‌ای. آن‌ها را باید هرس کرد. این کار، مایه‌ی رشدِ بیشتر تو خواهد شد.
شاخ و برگ‌های زشتِ حسادت، سلطه، تفوق، رقابت، کینه، بدبینی و بی‌اعتمادی، مانع از آن می‌شوند که عشق را تجربه کنی.
اگر درختان را هرس کنند، رشدشان فزونی می‌گیرد.
هرآن‌چه را که مانع رشد و بالندگیِ درختان است،

شکوفه‌های بیش‌تر
و میوه‌های سالم‌تر و سرشارتر.
مسرور می‌شوی،
آن‌گاه که عشق از قامتِ زندگی‌ات بالا می‌رود
و شاخه‌هایت را که در باد و باران و آفتاب
می‌رقصند،
نوازش می‌کند
اما این یک روی سکه‌ی عشق است.
تو نمی‌توانی سکه‌ی عشق را تنها با یک روی آن
داشته باشی.
عشق را نمی‌توان پاره‌پاره کرد.
همان‌طور که شاخه‌های بلندت، نیازمندِ نوازش
عشق‌اند، ریشه‌هایت نیز که در خاک چنگ
انداخته‌اند، نیازمندِ تکان‌های زلزله‌گونِ عشق‌اند
زیرا چنگ‌انداختن، زندانِ روح است.
عشق می‌خواهد بال‌هایی بر شانه‌هایت بروناند
که بتوانی در آسمانِ صاف و آبی زندگی پرواز
کنی.
چنگ‌انداختن و وابستگی، مانع پروازت می‌شود.
هرچه بیش‌تر چنگ بیندازی، زمین‌گیرتر
می‌شوی.
چنگ‌ها را باز کن.
بندها را بگسل.
آزاد باش.
تا کی می‌خواهی در بند سیم و زر بمانی؟
چون می‌ترسی، مشتِ خود را سفت گره کرده‌ای و
خاک را چسبیده‌ای.
بدان که ترس، نقطه‌ی مقابلِ آزادی‌ست.
کسانی که می‌ترسند، هیچ‌گاه آزاد نمی‌شوند.
آدم‌های ترسو، همیشه در زندانند.
به هیچ چیز چنگ نینداز،
حتی به کسی که دوستش می‌داری.
چنگ‌انداختن و سفت‌چسبیدن،
حتی آن عشقی را که به آن چنگ‌انداخته‌ای،
از چنگت خارج می‌کند.
هیچ‌گاه قفسِ معشوقِ خود نباش.
غایتِ عشق، تملک نیست، آزادی‌ست.

عاشق، معشوق را،
نه با چشمانِ خود،
بلکه با چشمانِ معشوق می‌نگرد.
خلاقیت، جزو ذاتِ عشق است.
عشق اگر آزاد نباشد، خلاق و آفریننده نیست.
بسترِ آفرینندگی و خلاقیت، آزادی‌ست.
کسی که آزاد نیست، فقیر و حقیر و بی‌مایه
است.
عشق، نوازشت می‌کند
اما بدون اندکی ملاحظه،
به اعماقِ خاک وجودت نیز می‌رود،
ریشه‌هایت را می‌لرزاند
و بیدارت می‌کند.
بسیاری از ما رفتاری متناقض داریم. از یک طرف،
طالبِ آزادی هستیم، از طرفی دیگر، به چیزی و یا
چیزهایی، وابسته‌ایم.
آزادی ریسک می‌طلبد.
فقط امنیت است که در قفس تأمین می‌شود.
کسانی که از ناامنی عشق می‌ترسند،
به کلمه‌ی عشق اکتفا می‌کنند
و از تجربه‌ی آن چشم می‌پوشند.
اگر خواستار تجربه‌ی عشق هستی،
باید همه‌چیز را در راه آن به مخاطره بیفکنی.
روح مشتاقِ آزادی تو،
به سوی بالا می‌کشدت
اما تنِ آسوده‌طلب،
در زمین چنگ می‌زند.



مسیحا برزگر